

مردی در بندای ایمان به حقیقت

واوج تفکر آزاد انسانی

قسمت اول

نویسنده : توردیفیل میمنگی

27 قوس (آذر) 1388

ناشر: تارنمای خراسان زمین

بدخشی را از نو باید شناخت

وآموزه هایش را از نو باید آموخت

{ تقدیم به روح پاک آن معلم بزرگواروراد مرد میدان اندیشه و عمل ، وارواح دیگر شهدای راه آزادی انسان در سرزمین ما که عاشقانه وبی تردید درین راه جان باختند وبا نثار جان راه عشق به حقیقت را روشنایی جاویدانه بخشیدند. }



پیشگفتار:

از مدتها بدینسو تلاش داشتم که با ریختن انباشته های فکری ام از زندگی شهید بدخشی و یاران پاکبازش بر روی کاغذ که، همه باهم عاشقانه در راه مبارزه بخاطر طرد عوامل بیداد و استبداد و افشای علل اساسی تداوم این دور تسلسل فقر و جهل آمیخته با جبر و تعصب حاکمانه عده از باشندگان کشور، بر علیه عده دیگر، در متن این جهنمی که مجموع ساکنین آن، همه باهم محکوم به بدترین انواع مصایب عالم و آدم بودند و هستند، مظلومانه جان باختند، ادای دین نمایم .

ولی سرگردان گزینش راه دخول به این امر بس خطیر بودم که ، در اکثر حالات من خویشتن را قاصر از انجام این دین بزرگ می یافتم .

تا اینکه سی و مین سال شهادت این آموزگار توانا و بی باک، همانند عده دیگری از شاگردان و پیروان، بهانه شد، برای آغاز این امر دشوار، که اکنون با همه نا توانی های که دامنگیرم است، خامه در دست و مصروف نگاشتن چیز های درین رابطه میباشم و از کاستی های آن قبل از همه از روح آن بزرگ مرد طلب بخشایش نموده و از سایر دوستان نیز امید عفو تقصیرات خویش را دارم.

آغازپیراجی راکه شاگردان و هواداران آگاه و متعهد مکتب بدخشی، استاد میرکریمشاه میر، پهلوان قیام با رجوع صادقانه ، به حوادث دوره های حیات خویش و اندیشمندان فرهیخته دیگری چون آقایان صاحب نظر مرادی، مجید اسکندری، عبد الحی نزهت ، محترم برلاس و دیگران در رابطه با حیات و اندیشه بدخشی فقید ، به استقبال از سی و مین سالگرد شهادت او راه اندازی نموده اند، هر یک به نوبه خود تلاشی است ، سازنده و دین پردازانه در برابر مقام بی بدیل آن معلم توانا که همه باهم خوشه چین خرمن خرد و دانش اوبیم ، و نوشته حاضر از جانب من، در هیچ حالتی، هیچگونه وجهه تقابل و یا موضعگیری رد یا تأیید در برابر نوشته های ارزشمند ایشان نداشته و نخواهد داشت، مگر اینکه تلاش اغواگرانه در آنها مشهود و ایجاب ابراز نظر را نماید ، که آنهم لزوماً از حد نقد و تصحیح در خور نیاز بالاتر نخواهد رفت، که خوشبختانه تا کنون چنین علایمی به چشم نمیخورد .

تا جاییکه من می بینم هر یک از دوستان، در جهت تبیین بهتر و بی شائبه تر، داشته های خود درین رابطه، تلاش در خور توان خویشتن را بکار برده، و هیچ یک از ایشان جز روشنایی بخشیدن به داشته های غنامند شهید بدخشی هدف دیگری ندارند ، که این خود کاری است نیک و ارزنده که، بگذار همه هر آنچه راکه از حقایق مرتبط با جامعه و طرز نگرش بدخشی راجع بدان با خوددارند، بر صفحه کاغذ ریخته و تحویل دیگران دهند ، تا مورد قضاوت و داوری زمان و مردم در پیوند با نیازمندی های امروز و فردای ایشان قرار گرفته و حقیقت چهره واقعی خویش را از پس ابر های ضخیم دود و غبار اتهامات و افتراآت برون آرد..

اما ! اشاره های من در جای جای این نوشته، به پیروان دروغین بدخشی هم ، که با تعبیر سوء، و من در آوردی، هدف تحریف تجربه و تحلیل شهید بدخشی را، از جامعه و حقایق مرتبط با آن دارند، آدرس های معین خود را دارد، که بیشترین متوجه عناصر معلوم الحالی است که ،

وفاداری آنها به بدخشی و مکتب او پیش از کودتای ثور و بعد آن بصورت کل ، مرحله دوم حاکمیت کودتا گران و امضای پروتوکول همکاری بصورت خاصی ارتباط میگیرد که در هر دوری، بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم ، خودها را به دامن هر آن مرجعی که از آن، بوی توزیع و تقسیم قدرت بمشام میآید افکنده و تا همین امروز نیز بدان منوال ادامه میدهند

تا حدیکه فاجعه، تلاشهای هدفمند بعضی از ایشان که موجبات تباهی های جبران نا پذیری را به پیروان مکتب بدخشی فراهم نمود، و آخرین نمایندگان این معامله گران ، با پیش بینی سقوط حاکمیت کودتای ثور تلاش جاگزینی اندیشه های مکتب بدخشی، را که خارج از محدوده های آیدالوژی ها و مکاتب عقیدتی انتر ناسیونالیستی راست و چپ قرار داشت، با بنیاد عقیدتی اسلام سیاسی را نمودند، هر گز فراموش کسی نمیشود .

بهمه حال!

من که بزرگترین افتخار زندگی خود را، موکول به داشتن پیوند نا گسستنی تمام دوره حیات سیاسی ام با مکتب فکری شهید بدخشی مینمایم، و از همان ابتدای گزینش این خط فکری و راه سیاسی ، با تکیه به آگاهی و استقلال فکری خود ، بدور از حوزه نفوذ مناسبات بزرگسال سالارانه رایج در نهضت نو پای روشنفکری آن روزگار، که اکثراً موجودیت عضو برجسته و یا غیر برجسته یکی از احزاب سیاسی، در یک خانواده ، محله و یا منطقه میزان نفوذ و اعتبار آن حزب یا سازمان در آن ساحات را رقم میزد ، وارد عمل شده، و این مکتب را بعنوان یگانه هادی نجات خود و مردم مظلوم کشورم از قید مناسبات برتری جویانه قبیله‌ای و نژادی برگزیده، و از سقوط در دامن بازی های انحرافی منفعت جویانه فردی و یا گروهی، در ماورا و متن این جریان فکری که، در مقاطع مختلف و به اشکال مختلف، عملی گردیده است، تا حد ممکن خود را دور نگهداشته ام، امروز نیز، مدیون آنم که همانند نخستین روزگاران گزینش رابطه ام به این خط فکری، آنچه راکه از زندگی ، مبارزه و شهادت بدخشی بزرگ و یاران با ایمانش در خاطر دارم، به آگاهی نسل های امروز و فردای جامعه و میهن خود سپرده و در برابر شکوه جاویدان این خیزش بزرگ تاریخی در راستای ظلمت شکنی و بیداد ستیزی بی هراس و منطبق با واقعیت های جامعه ما یکبار دیگر، سی سال بعد از تراژیدی خونین شهادت بدخشی و یارانش سر تعظیم فرود آرم .

من نیک میدانم که انجام این رسالت بدور از تخطئه های فکری و ثلیقوی خیلی هاهم دشوار و در پاره موارد، شاید هم تلخ و آزاردهنده باشد ولی بهمه حال من آنچه راکه وجداناً واقف آن هستم و ذهن من مددگار بیان راستین و بی خدشه آن شده میتواند ، درین نبشته تحت عناوین ذیل رقم خواهم زد، تا سهم خویش در تعریف چگونگی شخصیت، و بیان اندیشه های راستین او، بمناسبت سی و مین سال شهادتش بجا آرم .

البته تذکرات و انتقادات آن عده دوستانی راهم که، دور از غرض بوده ، و زمینه ساز اصلاح و غنماندی داشته های من و دیگران شود، از جان و دل پذیرا بوده و از بر پا دارندگان آنها قبلاً و قلباً سپاسگزارم:

مطالب اساسی شامل این مقاله :

- 1- مروری مختصر بر افکار و اندیشه های ماندگار شهید بدخشی تحت عنوان (بدخشی را از نو باید شناخت و آموزه هایش را از سر باید آموخت).
- 2- حوادث مهم دوران حیات بدخشی و شخصیت های مطرح در آنها .
- 3- یاران ، شاگردان و همسنگران بدخشی که همه باهم و در فاصله های زمانی نه چندان دور از همدیگر جام شهادت نوشیدند .
- 4- چگونه من وارد حوزه فکری، و سیاسی شهید بدخشی گردیدم.
- 5- یاران و پیروان بدخشی سی سال بعد از شهادت او در چه حالتی قرار دارند .
- 6- نگاهی به پس منظر اندیشه های بدخشی در رابطه با حل قضایای خونین و لا ینحل کشورما در حال و آینده .

مردی در بلندای ایمان به حقیقت

و اوج تفکر آزاد انسانی

سخن از زندگی و مرگ رادمردیست که زندگی اش نماد ایمان به حقیقت، پیامش پایداری و استقامت در مبارزه راستین بخاطر منافع واقعی مردم، هوشداریش پرهیز از دنباله روی بدون خلاقیت، تأکیدش تکیه بر حقایق و نیازمندی جامعه و مردم و مرگش پیام تداوم پیکار و رزمندگی تا طلوع خورشید عدالت ، و صدایش فریاد مظلومانۀ خلقی اسیر در پنجه های آهنین تحمیق، تزویر و استبداد در سرزمین ماست .



شهید محمد طاهر بدخشی شخصیت ملی، سیاسی، فرهنگی، مبارز
برای آزادی، دموکراسی و عدالت ملی در افغانستان.

از حیات فردی و شناسنامه دوره های تولد و بلوغش در بدخشان، زادگاه اوکه، نامش را با عشقی که بدیار خویشتن داشت، با نام بدخشان گره ابدی زد، و بالأخره، بیشترین مردم او را با نام وهویت بدخشی یعنی زاده بدخشان میشناسند، تا محمد طاهر، معلومات چندانى ندارم.

ملیت و تعلق تباری اونیز هرگز برايم، مجزا از شخصیت انسانسالار و مردم دوست او که مظلومین سرتاسر کشور وحتی جهان، هم تباران اوبودند، مفهومی را در ذهنم برنیا نگیخت، هرچندی که چندین بار در ملاقات هاییکه با اوداشتم ، باهم به زبان ازبیکى تکلم داشتیم و او مرا تشویق به صحبت نمودن به زبان ازبیکى مینمود، وپهنای معلوماتش راجع به ادب و عرفان تورکان ساکن درین سرزمین و دیگر کشور های منطقه مرا متحیرر میساخت ، ولی هرگز بخود اجازه ندادم که طی این ملاقات ها سوالی را راجع به ملیت و زبانش مطرح کنم، زیرا همیشه تصور من این بود که، شخصیت های بزرگی چون بدخشی که، جز انسان و منافع انسان، بدور از وابستگی ها به رنگ و نژاد ، آئین و مذهب، قوم و قبیله ، زبان و منطقه و غیره، هدفی در زندگی و فعالیت های روزمره خود ندارند بالاتر از آن اند که به قوم و قبیله خاصی منسوب شان ساخت و یا هم از زبان و آئین شان سخن گفت.



بعد از شهادتش نیز این حرمت ، همچنان در ضمیرم زنده بود و هر گز نمیخواستم که عظمت بدخشی را با مقید ساختن در قالب یک قوم و قبیله، کوچک سازم و اینکار را یک بدعت میپنداشتم و بس .

اما حوادث بعد از مرگش کوچک اندیشانی را از اینجا و آنجا ، با اهداف گوناگون بدان واداشت که، از تعریف های تباری کاذب و من در آوردی ، راجع به این شهید ، گوی سخن بمیدان آورند، و وجود انحصار نا پذیر او را در تاریخ ، منحصر به قوم و قبیله خویشتن سازند، که این خود فاجعه و آغاز یک درامه تحریف و تسخیر در واقعیت تفکر و اندیشه این فرزانه دوران از طریق انتسابش به منیت های اغوا گرانه و عوامفریبانه قومی و نژادی کاذبی بود که، دامنه آن تاکنون هم ادامه دارد .

هر چند یکه در لابلای دست نوشته های باز مانده از او در آرشیف سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان، ویگانه نوار صوتی، حاوی پیام او با صدای خودش، که بصورت معجزه آسا از گزند حوادث در امان و تا امروز رسیده است، از شاخصه پیوند دوگانه تورک و تاجیک بودنش، که از جانب پدر افتخار فرزندگی وکیل محمد ذاکر فرزند ملامحمد ناصر ولد میرزاعزیزخان مغل بیگی را دارد، که از اعقاب شهزادگان گورگانی و منسوب به قوم برلاس میباشد، و از جانب مادر هم نواسه افسقال لطف الله لطفی یکی از خانهای محلی تاجیک میباشد و در منطقه ارگوی شهر فیض آباد که، اکثریت مطلق باشندگان آنجا هنوز هم تورکان اند و به زبان تورکی از بیکی تکلم مینمایند، دیده به جهان گشوده است، مطالبی وجود دارد و همه آنرا نیک میدانند.



شهید محمد ظاهر بدخشی یکجا با شهید داکتر ضیاء چوپان در منزل داکتر چوپان یکجا

با هارون جان بدخشی و سوسانه جان چوپان در سال 1348 خورشیدی در کابل

ولی، مفهوم این تجاها عارفانه که ، با همه عریان بودن قضیه عده ای انگشت شماری، از افراد وابسته به رهبری سازا در آن روزگاران و دیگر اشخاص غیر سازمانی در داخل و خارج ، خواهان پنهان سازی این امر بودند، بدرستی قابل درک نیست . مگر اینکه ریشه های این امر را در وجود روابط بعضی از آنها با مشاورین تاجیک در ترکیب د بیلوماتهای دولت شوروی آن وقت جستجو کرد که، با بهره برداری از آن، قبل از عقد پروتوکول همکاری سازا با حزب دموکراتیک

خلق و خروج قوای شوروی، خود را به نان ونوای وزارت واصل و با غرور و تکبر گاهی هم زمزمه میکردند که آنها را سازمان وزیر نساخته ، بلکه شایستگی خود آنها.....

بهمه حال! ارزش این مسأله که باید او تورک باشد یا تاجیک و یا از کدام تبار دیگر در مقایسه با عظمت طرح و اندیشه او که در محراق آن محض انسان منحیث انسان مطرح بوده، و مفاهیم خون، نژاد، مذهب، زبان، قبیله و دیگر مشخصه های تفکیک و تعریف طبیعی انسانها از همدیگر، در برابر آن رنگ می بازد، یک مسأله مبتذل و موافق طبع برتری جویان آریایی پرستی است که ، بدخشی حیات خویشتن را در راه افشا و طرد آن و دیگر معادلات بیداد پسندانه ، از سیستم اجتماعی و سیاسی جامعه ما قربانی نمود . که درین رابطه راه و برداشت دگم اندیشان خود بیش نگر برای همیشه از راه و فهم شاگردان حقیقت جوی مکتب بدخشی جدا است و خواهد بود!



سی سال از شهادتش میگذرد ولی با گذشت هر روز تصویر حضورش در معركة نبرد حق و عدالت با صلابت بیشتر از پیش احساس میشود و مستمرأصفحات جدیدی از اندیشه های پر بار او در برابر راهیان راه حق طلبی و عدالتخواهی آشکار میگردد، که از عمق تیرگی های حاکم بر روابط و ضوابط باشندگان این سرزمین، بر فردای رهایی انسان بمثابة انسان و با هویت انسانی نقب میزند و ابر های سیاه خفته درین مسیر را با همه عمق و پهنای بی انتهایی که در خود دارند میشکافد، و بر عقول اندیشمندانی که عهد رسالت حق را در نبرد بر علیه بیعدالتی ها صادقانه بر دوش میکشند ساری میشود، تا باشد که انسان این سرزمین اندر تلاطم هجوم ظلمت اندوزان از سراسر جهان و ظلمت پرستانی درین مرز و بوم ، حرف نفی بر علیه جباریت را فراموش نکند

و همچنان انسان باقی بماند تا بتواند داعیه آزادی انسان را از قید اوهام و خرافات خود بیش بینانه ابله ساز، به ذایقه خردمندانه و آگاهانه خود مبدل کند.

هرچندی که از نخستین لحظات ورود لرزانم به عالم خود آگاهی، افتخار معرفت و خوشه چینی از خرمن اندیشه و باور این شهسوار اندیشه و عمل را با خود دارم و اندر توالی هجوم انبوه حوادث نا میمون روزگارم از رهنمودهای فکری این رزمنده نستوه تاریخ سرزمینم مدد جسته و آن را، نه از روی تقلید و دنباله روی، بلکه در تبانی با نیازهای زندگی خود و مردم جفا دیده ام، واقعیت های ملموس جامعه ام، ویگانه کلام برخاسته از متن حیات حقیقی باشندگان این خطه آشوب و سردر گمی تاریخ، تا آنجا که در حیطة توانایی ام بوده، به مشعر نجات معنوی خود و هم میثاقانم از گمراهی و تقلید نابخردانه، مبدل ساخته و رهنورد راه نجات خود و مردم جفا دیده ام بوده ام و هستم، و شناخت راستین من، از حقایق جامعه که بدان تعلق دارم بیشترین و امیست بر گرفته از لحظه لحظه حضورم در دامن اندیشه و مکتب او، که در دوران حیاتش با همه اشتیاقی که داشتم آنچنانی که شایسته بود قادر به شناختش نگردیدم.

ولی مرگ پر ابهت این رزمنده خردمند و بیببک زمان، با حوادثی که بعد آن کشورمارا فراگرفت بیشتر از پیش، مرا قرین او و اندیشه های پر بارش ساخت، و با گذشت هر روز نیک دانستم که، انتخابم در گزینش راه بی خطا ولیکن فهم و برداشتم از داده های فکری او ناقص و توأم با ناتوانی ها بوده است، که باید است از نوآموخت.

از همین جاست که به محتوای حقیقی متن مکتب بدخشی که در آن جزانسان و حقوق ازلی او چیز دیگری گنجایش ندارد یکبار دیگر خیره میشوم و مفاهیمی چون حل عادلانه و دموکراتیک مسأله ملی، گزینش سیاست عدم دنباله روی در مبارزه سیاسی، شعار صادقانه محو کلیه اشکال بیدادگری در جامعه، الهام از ارزش های والای معنوی و اعتقادی مردم در مبارزه، و خردمندانانه بر علیه اوهام و خرافات پیا خاستن، توجه به رشد آگاهی و خود آگاهی مردم و کشانیدن ایشان در عرصه های مبارزه بر اساس آگاهی و انتخاب خود آنها، برخورد استراتژییک با دین مقدس اسلام، قبیله سالاری و تأثیرات ویرانگر آن در روابط باهمی انسانها در سرزمین ما، مبارزه بر علیه نژاد پرستی و افشای ماهیت سیاستهای رایج آریائی بازی، نقش فرهنگ در تکامل شعور اجتماعی جامعه، ارزش تاریخ در روند احیای هویت حقیقی باشندگان کشور و جلوگیری از تاریخ سازی و تاریخ پردازی های قلابی با افشای نقش های ویرانگر آن در حیات جامعه و غیره را یکبار دیگر به دقت مرور مینمایم، و با کمال حیرت متوجه توانایی و نبوغ فکری آن شهید در تجزیه و تحلیل واقعیت های موجود در متن جامعه استبداد زده افغانستان میشوم که، چگونه در حدود نیم قرن قبل برین، با عبور از کلیه موانع و محدودیت های فکری و عقیدتی که فرا راه روشنفکران آن دوران قرار داشت، و دنباله روی بالگو برداری های کور کورانه از کار کرد های دیگران و جدا از واقعیت های عینی جامعه، مد روز و فاجعه میدان اندیشه بود، او به این نتیجه گیری های داهیهانه نایل گردید، و اساس مکتبی را بنیاد نهاد که مبنای آنرا دردهای جانکاه مردم مابا بری بودن از تعصب و دنباله روی های کور کورانه، تشکیل میداد، و بدین ترتیب راهی را در برابر نسل های مبارز این سرزمین گشود که در گزینش آن از تجارب کلیه مکاتب فکری و مبارزات آزادیخواهی

مردم در کلیه نقاط جهان با تکیه بر اصل تقدم واقعیت های جامعه افغانستان ، استفاده به عمل آمده بود.

همین جهش اندیشه و در یافت های فکری ناب بدخشی است که حیات او را بعد از مرگش به اسطوره مبدل میکند و خون او را یکجا با یاران پاکبازش درین شبستان بی ماه و انجم افکار و اندیشه انسانی درین سرزمین، چون کهکشانی همیشه جاوید در آسمان معنی و معرفت این خطه متبلور میسازد .

دردا که طرح و پیام او در هر مرحله، بگونه از گونه هاترور و از جانب کج اندیشان کوتاه بین ، در کسوت های متنوع دوست و دشمن، با تأثیر پذیری از انقیدادی که ایشان به قبله ها و مراجع تقلید و یا هم منافع خویش داشتند ، با تعابیر سوء و تفسیر معکوس مورد تهاجم واقع میشود .

فهم ناقص و درک معیوب خط فکری بدخشی، با برخوردهای د گم و عنودانه از جانب مخالفین آگاه و نا آگاه او که، بنا به اعتراف تنی چند از نخبگان ایشان ، بی آنکه ورقی از اوراق فکری او را خوانده و یا هم سخنی را از دهان او یا یاران نزدیکش شنیده باشند، بنابه حکم بزرگان خود و غریزه پیوند با مناسبات قبیلوی ، همواره بدخشی و یارانش را تکفیر و متهم به انواع اتهامات می ساخته اند و این امر عملاً تا همین اکنون هم ادامه دارد، جایی برای گفتگو ندارد ، که شئونیم قبيله پرستانه، در محراق آن قرار داشته و امروز نیز هر آن صدایی را که از آدرس حق طلبی و حل عادلانه روابط باهمی اقوام و ملیت های ساکن این سرزمین بلند شود منسوب به بدخشی و مکتب فکری او میسازند، و به زعم خود آن را تکفیر میکنند که این خود امریست طبیعی و مشخصه اجتناب ناپذیر جامعه که بر بنیاد تفکیک برتری و بد تری انسان با استناد بر خون و نژاد ، قوم و قبيله، و غیره بنا یافته باشد .

البته که این تنها جبهه ویرانگر اندیشه های بدخشی نیست، ای کاش که جبهه مخالفین آشکار و دشمنان سوگند خورده مکتب بدخشی، تنها جبهه بودی که با بکار گیری شیوه های مختلف ، علناً در جهت تخریب و تحریف باور های فکری او میکوشیدند و ذهنیت عامه مردم و افراد نا آگاه را تخریش و در ضدیت با آن قرار میدادند. آنچه را که دشمنان دوست نما و عناصر بیمار عقده مند، با مقید ساختن همه داشته های این مکتب به فهم و درک ناقص و در پاره موارد هم مغرضانه و هدفمند خود در رابطه با خط فکری و عقیدتی بدخشی انجام دادند بمراتب دردناکتر و فاجعه بار تر از کاریست که مخالفین تشنه بخون او انجام داده ند . که اگر آن یکی با جهالت و تعصب ذاتی خویش خونس را ریخت ، و این دیگری هم چرخ های سیاه خواهشات پلید و شوم خود را بر بستر خون سرخ آن شهید و یاران نامرادش بگردش آورده ، سینه ستبر نمود و گردن شوم افراخت، و در آخر هم با بی آزر می تمام ، بر صف آنانی پیوست که ریختن خون بدخشی و یارانش را بر خویش افتخاری میدانند !!!!! و هزار بار زنده شود باز هم گلوله بارانش خواهند کرد!

من یکی از معدود بازماندگان تصادفی، افراد منسوب به مکتب بدخشی، از آن کشتار وحشیانه مقلدین بی خردی هستم ، که ایشان از کلیه مفاهیم مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتری، و مقوله

های بالمثل آن صرفاً کشتن و نابود کردن، دارندگان اندیشه های مغایر با اعتقادات خویش و غصب قدرت سیاسی را آموخته بودند و بس، که طی دوران اقتدار خویش، هزاران انسان بیگناه و رسالتمند این خاک را صرفاً به جرم داشتن باور های انسانی مختص بخود، با هزاران نام و عنوانی از حق حیات محروم ساختند ، که شهادت بدخشی در آن معرکه تاجر و دنباله روی نماد همیشه تابان و فریاد بی زوال همه آن بیگناهیانی است که تنوع اندیشه و باور از حق طبیعی حیات ایشان را بی بهره ساخت و دژخیمان خود نیز واقف اعمالی که انجام میدادند و راهی که می پیمودند نبودند، صرفاً حکم اربابان و ایادی ایشان را پیروی میکردند و بس ، که امروز و فردا تا لا یتناهی تاریخ با هر نام و عنوانی که از آن ها یاد شود فقط قاتلین مزدوری اند که به تقلید از دیگران هزاران انسان هموطن خویش را از حق حیات ساقط و معبر کشتار غیر مسئولانه و مغایر با حکم عقل و وجدان راکه تا امروز هم جاری است افتتاح نموده اند .

به همه حال !

حرف من درین متن متوجه آن مخالفین آشکار مکتب بدخشی نه، بلکه آن عده مدعیان پیروی از خط فکری او است که تا به امروز هم از کلام بدخشی صرفاً آن اصطلاحاتی را از بر میسازند که با مذاق خویش موافق می یابند و یا هم در جهت پوشانیدن چهره و کردار امروزی خود بدان نیاز دارند .

فاجعه از همین نقطه ریشه میگیرد که عده با تمثیل اعتقاد به اندیشه های بدخشی ، از این مکتب پر بار انسانی فقط نیاز های منحط قومی و نژادی خود را خواهان آبیاری اند که با استفاده سوء از نام بدخشی به اندیشه اش از پشت خنجر میزنند و آنرا واقعاً به یک خط عظمت طلبانه قومی و قبیله‌ای دیگر درین سرزمین مبدل میسازند .

صادقانه باید است اذعان بدارم که، در کلیه ادوار زندگی اضافی ام بعد از زندان و رهایی از زیر ساطور جلادان، هر آنگاهی که به مرگ بدخشی و یارانش در جمع انبوه قربانیان آن روزگار و بعد از آن تا همین اکنون فکر میکنم ، بی محابا چهره بدخشی را بعد از مرگش هم درخشنده تر از بسا زندگان بی افتخاری می یابم که بزرگترین افتخار ایشان فقط زنده ماندن بی حاصل و گاهی هم توام با سقوط در خوان کثیف قدرت های کاذب ، با عناوین وزیر و دبیر و طلعت سیاه خود را در نقاب خون های گلگون و پاک آن رفتگان همیشه جاوید پوشانیدن بوده است و بس . چه رسد به معامله گران بی عاریتی که هم اکنون هم زنده اند و در واپسین روزگار زندگانی خود هم تقلای رهایی به نعمت اربابان امروزی را دارند و درین مسیر هنوز هم از ماسک تعلق و قرابت با بدخشی و یاران او در اغوای مردم مظلوم سود میبرند .

مرا باور کامل برآن است که مکتب بدخشی مدرسه نیاز انسان مظلوم جامعه ما است و تا زمانیکه بیداد را درین سرزمین ریشه در آب باشد مبارزین ضد بیداد گری نیز جز رجوع به این چراغ اندیشه چاره دیگر ندارند و ما شاهد آنیم که به پیشواز سقوط آن فرسودگان محیل ، جبهه مراجعین راستین خط فکری او روز تا روز محکم تر و عمیق تر میشود، و پویندگان راه حق و آزادی انسان که با شوریدگی یک عاشق و ایمان تزلزل نا پذیر یک راهب بار امانت به میراث

رسیده از شهید بدخشی و یاران گلگون کفنش را بدوش میکشند ، و همچنان رهرو آن راه بزرگ در مسیر تعیین سرنوشت محکومین و محرومین از حق باقی مانده اند و خواهند ماند.

سخن از چگونگی زایش و رشد تاریخی اندیشه و باور بدخشی در آن روزگار تاجر و تلاش در کشور ما ست که، از یکسوحاکمیت های سنتی و مولود استعمار قبایلی، با بکار گیری آخرین تجارب تاریخ استبداد در سرزمین ما و جهان، کلیه روزه های آگاهی و خود آگاهی مردم ما را خواهان مسدود سازی، و انداختن قفل او هام و ارباب در گذرگاه خرد و تعقل مردم بود، تا سرتاسر این سرزمین را به زندان شاکرین رضا کار و تسلیم شده استبداد مبدل نماید، و از جانب دیگر هم جستجو گران راه رستگاری انسان این مرز و بوم، با هزاران حيله و نیرنگ شیدان حاکمیت ها، از راهی که باید می پیمودند منحرف و تلاش های روشنگرانه داعیان ظلمت شکنی، در نبود خط تعریف حقیقی، و شناخت طبق نیاز، از عینیت های موجود در متن این جهنم، خود محکوم به تقلید و دنباله روی عاری از خلاقیت، از داده های فکری رویا آفرین در ارتباط با انقلابات افسانوی دیگر کشور های جهان و رهبران آنها بودند که ، صحنه فکری جامعه ما را سخت در قالب های جدا از حقایق جامعه و بیگانه با خود فرو برده بود.

در چنین یک اوضاع و احوال آشفته فکری کشور ماست که بدخشی با توانمندی یک معلم خردمند و آگاهی که با اساسی ترین رمز و رازهای علمی که باید ش به دیگران تعلیم دهد، وارد میدان اندیشه و روشنگری جامعه ما میشود و باب مدرسه را میگشاید که محتوای درسی آن را حق و حقیقت نجات انسان این سرزمین از بند کلیه اشکال بیداد و ستم گری تشکیل میدهد.

پیام های ساده و بی پیرایه مکتب بدخشی راکه، ملهم از عمیق ترین درد ها و رنج های ناگفته ولی عریان جامعه ما در گذشته و امروز، وبری از هرگونه طعم و بوی وارداتی و یا ضدیت با انسان تحت عناوین قوم و قبیله ، رنگ و نژاد، دین و آئین ، زبان و منطقه و غیره میباشد، ما یکبار دیگر درین مبحث مرور مینماییم ، تا باشد که از حقانیت راه و تفکر این پیام آور شهید و یاران جا ننازش در گذرگاه زمان که تا همین اکنون هم راه و مبارزه آنها ادامه دارد و تا آخرین لحظه سقوط سنگر های استبداد و بی عدالتی همچنان بر پا خواهد بود یاد آوری، و بر مقلدین و اغوا گران روزگار که هنوز هم درایت و شهامت رجوع و اقتدا بر حقایق انکار نا پذیر این جامعه و یافتن راه حل آنها را ندارند، یکبار دیگر هوشدار دهیم که پنهان کردن و ماست مالی نمودن عیب ها و کاستی ها در یک جامعه بمعنی علاج آنها نیست ، بلکه پیچیده تر ساختن و مزمن تر ساختن آنهاست ، که باید است بی هیچ تردید، همانندی طبیعی که علاج مرض را از شناخت عوامل مرض و تجویز دوی متناسب با آن آغاز میکند ، ما هم حقایق تلخ و موجود در متن اجتماع را بی هیچ کاستی به بیان و تحلیل بکشیم تا بتوانیم راه علاج آنها را پیدا کنیم ، چنانیکه بدخشی آن عوامل را شناخت و بر آنها انگشت گذاشت .

محتویات اصلی مکتب بدخشی را ما میتوانیم تحت عنوانین ذیل مورد ارزیابی قرار دهیم ، تا از صلابت اندیشه و باور او در رابطه با درک اساسی تضاد های موجود در جامعه، و شهامت صف آرای او در برابر کلیه عوامل استبداد، ارتجاع و دنباله روی آگاهی حاصل کنیم :

الف- طرح و تعریف مسأله ملی و پیشنهاد های علمی حل عادلانه و دموکراتیک این مسأله در کشور ما و دیگر کشور های منطقه و جهان .

ب - مبارزات ملی و دموکراتیک در کشور های استبداد زده و جلوگیری از دنباله روی ترند گرایانه در جنبش رهایی بخش خلق ها که، در میان پیروان او در افغانستان به سیاست عدم ونباله روی مسما گردید.

ج- نقش آگاهانه مردم بعنوان تاریخ سازان واقعی در تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه.

د- دین و نقش آن در جنبش های رهایی بخش خلق ها و برخورد استراتژیک با دین مقدس اسلام منحیث دین مردم ما در تئوری و عمل.

این است و ویژگی های اساسی خط فکری بدخشی که آنرا از کلیه همقطارانش در صحنه مبارزات ملی و دموکراتیک کشور ما متمایز میسازد که، ذیلاً ما اساسی ترین نکات آنها را مختصراً به ارزیابی میگیریم تا محتوای آن خط فکری را در برابر کلیه او هام و اتهاماتی که آگاهانه و یا غیر آگاهانه در رابطه با آنها از همان بدو مرحله تا امروز عنوان گردیده است، برجسته ساخته، و وجه تمایز این گرایشات عمیقاً علمی و برگرفته از واقعیت های موجود در جامعه را در تقابل با دیگر گرایشات فکری شکست خورده و دنباله روانه که پیامد های شوم آنها تا هنوز هم دامنگیر مردم ماست ، یکبار دیگر تعریف و تبیین نموده باشیم .

پایان قسمت اول